

در ادبیات داستانی کودک می‌توان گفت ساخت آدم برفی، رسیدن تابستان یا در آمدن خورشید از پشت ابر و ذوب شدن آن، نمونه خوبی برای آموزش میرا بودن چیزها به کودکان است

داستانی که برف را در دل زمستان آب می‌کند!

گرگ‌های دهکده برفی

مصطفی جواهری
آموزگار

دیدهاید وقتی برف می‌بارد، انگار ته ته دلمان شروع می‌کند به تکان‌تکان خوردن؟ اصلاً انگار یک عروسی محلی شاد دارد آن ته‌های دلمان برگزار می‌شود. برف یک شادی خاص خودش را دارد. آن دانه‌های سفید پاک بامزه برف، وقتی از بالا می‌سُر در روی سر ما و درختان و ماشین‌ها و گریه‌ها و صندوق‌های پست زرد رنگ و چراغ‌های راهنمایی و باقی چیزها، دل همه ما را خوش، سفید، پاک و مهربان می‌کند و لطیف. اصلاً دلمان می‌خواهد ناگهانی شال و کلاه کنیم و کفش‌های ساقدار زمستانی داخل جاکفشی را بپوشیم و خودمان را ببندازیم روی برف. حالا این همه از برف نوشتیم که چه بشود؟ تا بگویم حال و هوای کتاب «گرگ‌های دهکده

برفی»، شبیه همین حال و هوایی است که ما وقتی برف می‌بارد به ما دست می‌دهد. «گرگ‌های دهکده برفی»، ماجرای مهربار سفید کوهی کلاس هشتمی است که داخل دهکده‌شان گیر افتاده. چرا گرفتاده؟ چون اهالی دهکده و خانواده‌اش، برای در امان ماندن از برف و سرمای زمستانی، کوچ فصلی کرده‌اند و مهربار، تنها مانده است و شروع

به یادداشت کردن اتفاقات روزانه‌اش می‌کند تا بعداً به دست خانواده و دوستانش برسد و خوب، برف و دهکده خالی کوهستانی و گرگ‌هایی که اطراف دهکده چرخ می‌زنند و شکارچی‌های خلافکار و یک نوجوان تنها، جان می‌دهند برای یک داستان جذاب و مهیج و پرسرعت تا کاری کند که دلمان نیاید کتاب را زمین بگذاریم! «گرگ‌های دهکده برفی»، یک خوبی دیگری هم دارد که باعث شده من خیلی دوستش داشته باشم؛ یعنی اصلاً بیشتر کتاب‌هایی که این ویژگی را دارند، من دوستان دارم. کدام ویژگی؟ اینکه این کتاب، یک جغرافیای غیرتکراری و خاص خودش دارد. قرار نیست دوباره داستان داخل شهر و ساختمان‌هایی که هر روز چشم‌مان به آنها می‌افتد، بگذرد. بوم خودش را دارد و می‌تواند به ماهایی که تجربه زندگی کردن در یک دهکده کوهستانی برفی را نداریم، این تجربه را بدهد. اصلاً یکی از خوبی‌های کتاب خواندن همین است. اینکه دست ما را می‌گیرد و با خودش می‌برد به جاهایی که ندیده‌ایم و زندگی‌شان نکرده‌ایم.

منصور علیم‌رادی، نویسنده «گرگ‌های دهکده برفی»، برای بزرگسالان هم کتاب‌های متنوعی نوشته و جایزه‌های مختلفی مثل جایزه جلال آل احمد، جایزه کتاب سال، جایزه هفت اقلیم و جایزه داستان ملی نوجوان رشد را دریافت کرده و این جوایز، نشان‌دهنده مهارت و چیرگی او در نویسندگی است. مهارتی که باعث شده «گرگ‌های دهکده برفی»، یک رمان پرکشش، بامزه، روان، خواندنی و برفی شود. داستانی که برف را در دل زمستان، آب می‌کند!

کمدی که در آن برف می‌بارد

ماجراجویی چند نوجوان در طولانی‌ترین زمستان نارنیا

محوطه باغ مانند بزرگی پیدا کرد که پر از برف بود. فکر کرد از دری مخفی وارد حیاط پشتی خانه شده است اما یادش آمد که امروز هوا اصلاً برفی نبوده است.

قایم‌موشک بازی چهار خواهر و برادر به نام‌های «لوسی»، «سوزان»، «ادموند» و «پیتر» باعث شد آنها برای اولین بار به سرزمین نارنیا قدم بگذارند. سرزمینی پر شگفتی و پر از موجودات و اتفاقات عجیب و غریب. سرزمینی که فرزندان آدم باید آن را از چنگ ساحره سفید نجات بدهند تا زمستان و یخبندان چند ساله در نارنیا پایان پذیرد و بهار، دوباره رنگ و روی این سرزمین را باز کند!

روی این سرزمین را باز کند! «اس. اس. لوئیس» داستان ماجراجویی بچه‌ها در «سرزمین نارنیا» را در هفت جلد نوشته است و این هفت جلد یکی از بهترین و معروف‌ترین مجموعه‌های فانتزی در ادبیات نوجوان جهان به شمار می‌آیند. جلد دوم از این مجموعه به نام «شیر، ساحره و کمد لباس» آغاز ماجراجویی فرزندان آدم در سرزمین نارنیا است و همین‌طور زمستانی‌ترین جلد این مجموعه. جلد اول کتاب پیش درآمدی بر جلد‌های بعدی است و ماجرای ساخته شدن این کمد لباس جادویی را روایت می‌کند.

در روزهای سرد، خواندن کتاب‌های فانتزی بیشتر می‌چسبد، گرم‌ترین لباس خود را بپوشید و این زمستان را در نارنیا اقامت کنید.

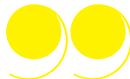


معصومه فراهانی
خبرنگار

جنگ شروع شده بود و شهر ناامن بود؛ مادر و پدر، فرزندان‌شان را به خانه عمو که خارج از شهر بود فرستادند. خانه بزرگ و شگفت‌انگیزی که هر روز عده‌ای برای بازدید از آن می‌آمدند. خانه عمو که پروفیسور مرموزی بود، جان می‌داد برای قایم موشک بازی، مخصوصاً حالا که خبری از درس و مدرسه نبود و چهار خواهر و برادر حوصله‌شان سر می‌رفت.

همه چیز از قایم شدن «لوسی» در کمد لباس‌های زمستانی شروع شد، او خودش را بین پالتوها قایم کرد و از نرمی و گرمی آنها خوشش آمد، دوردیف پالتوی خز در آن کمد آویزان بود و برای لوسی هیچ چیز خوشایندتر از کشیدن پوستش به آن لباس‌های گرم و نرم و بو کردن آنها نبود. صدای پای برادرش را که شنید کمی عقب‌تر رفت. با خودش فکر کرد این کمد

چقدر بزرگ است! پس ته‌اش کجاست؟ باز هم عقب‌تر رفت و کف پایش خنک شد. اول فکر کرد کف کمد پر از پيله بيد است ولی چیزی که پایش را لمس می‌کرد سردتر از این حرف‌ها بود. کمی که پیش رفت فهمید که پایش دارد در برف فرو می‌رود. کمی دورتر نوری دید، با تعجب به سمت نور رفت و خودش را در



داستان‌های گرم آدم برفی

مروری بر چند کتاب کودک و نوجوان با محوریت زمستان

قرن‌ها با سرود کریسمس

شاید شناخته‌شده‌ترین کتاب برفی دنیا

هم باز نمی‌کردند و به‌خاطر صفحات زیاد از همان دور برایش دست تکان می‌دادند و دور می‌شدند. اینجاست که دوباره سراغ «سرود کریسمس» رقتم. به بچه‌ها هم گفتم که شاید کتاب‌هایی که انتخاب کردم خیلی جذاب نباشد ولی حداقل صفحه‌هایش کم است. کینه‌ام از سرود کریسمس هنوز به‌طور کامل بر طرف نشده بود.

سرود کریسمس یکی از برفی‌ترین کتاب‌های تاریخ ادبیات است. خوب است که بچه‌های آن کلاس باعث شدند یک بار دیگر سراغش بروم و گرنه جای این کتاب توی ستون برفی این هفته خالی می‌ماند.

همان روزی که قرار بود در کلاس در مورد سرود کریسمس حرف بزنیم، وقتی در اینترنت دنبال انیمیشنش می‌گشتم، یکم‌رتبه به فیلم سینمایی دیگری برخورد «مردی که سرود کریسمس را اختراع کرد»، «داستان زندگی چارلز دیکنز بود. طرح درس و برنامه کلاس را رها کردم و فیلم را دیدم. فردایش هم بردم سرکلاس و فردای بعد از آن سرکلاس‌های زیادی نمایشش دادم. داستان این فیلم در مورد بخشی از زندگی چارلز دیکنز بود که مشغول نوشتن کتاب سرود کریسمس است. شخصیت‌ها از داستان بیرون می‌آیند و او

دوره می‌کنند که پایان خوبی برای قصه رقم بزند. دیکنز هم با آنها درگیر می‌شود و ادامه ماجرا. روزی که بچه‌ها در کلاس این فیلم را دیدند تقریباً میخکوب شدند. حالتی که کمتر پیش می‌آمد. خودم هم برای بار چندم تماشایش کردم و شاید سرود کریسمس را برای همیشه بخشیدم.



مریم رحیمی پور
خبرنگار

آیا سرود کریسمس یک کتاب نوجوان است؟ من در کلاس سوم دبستان خواندمش. چرا این کار را کردم؟ بی‌اطلاعم. ولی یکی از عجیب‌ترین تجربه‌های زندگی‌ام بود. معناهای نمادین و پیام‌های پنهان به کنار. حتی داستان و فضاسازی‌هایش را هم درک نمی‌کردم.

معنی نصف کلمات را هم نمی‌فهمیدم، هیچ‌کدام از اسم‌های خاص را نمی‌توانستم تلفظ کنم اما باز هم خواندمش و با خودم فکر کردم که عجب کتاب بی‌خود و نامفهومی بود و اصلاً فکر نکردم شاید من هنوز بعضی چیزها را درک نمی‌کنم. ماجرای من و سرود کریسمس تا سال‌های بعد مسکوت ماند. وقتی نسخه انیمیشن این کتاب منتشر شد تماشایش کردم و با خودم گفتم شاید خیلی هم کتاب بد و ناچوری نبوده. آن موقع دیگر بزرگ شده بودم و می‌فهمیدم که احيانا سن من برای خواندن چنین داستانی مناسب نبوده اما حاضر نبودم

دوباره سراغش بروم. حوصله اسرکوج پیر و روح‌های پارسال و امسال و سال آینده را هم نداشتم. ماجرا تا جایی ادامه پیدا کرد که معلم کلاس هفتمی‌های خسته‌ای شدم که کتاب‌های مورد علاقه‌شان فقط یک ویژگی داشت. «صفحه‌هاش زیاد نباشه». برای این کلاس نمی‌شد «دیوید کاپرفیلد» و «آرزوهای بزرگ» تجویز کرد. چون حتی لایش را

